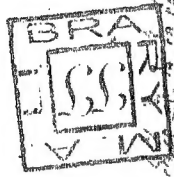


وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

مصحف امام موسی کاظمی علیہ السلام
رسالہ تحلیل
احل اند فی تقریر
ما بین لغیر الله
توضیح



و مطبع سما چار ممبئی ۵۹
طبع در آرد

لئلا يكون للناس حجة بعد الرسل على الله . وجعلنا امية
 شهداً على الناس يوم يبعث كل امية للقضاء عند الله . وكن
 فيه ورسوله محمد المختار من بين انبياء الله . المنتخب من بين
 رسل الله . واحبهم الى الله . واقرهم زلفى لدى الله .
 فاشهد ان لا اله الا الله . واشهد ان محمداً رسول الله .
 فمن ين بالله . وحق من جميع انبيائه . ورسوله . عمار من
 خصوصاً محمد رسول الله . ونصلي عليه خمساً و
 عليه وسماعى على الابرار الهم واصحابه واصحابهم وتابعيه
 وتابعيهم باحسان تقرّباً الى الله . وحصولاً لرفق الله
 الله . اما بعد . فانه في زمان در سده اول و آخرت
 نه و رات که در ظاهر عبارات عوام از مسلمانان مشهور باخبار غلط
 و ادبها و اگر اميد باشد تو غلبي بکند و در وجه اکثر مسلمانان بدین نسبت
 ظاهر می شود که مشرک نبودند و حال آنکه عبارت عوام از زمره اهل اسلام
 مطلق بر حق اسلام بقرینه ظاهر اسلام با خبر کرد که اسلام بعد از اهل
 ازین سبب بسیارها از مسلمانان متحرک شده از خیر است محروم و از زمره اهل اسلام

این
 است
 که
 در
 این
 کتاب
 مذکور
 است

راجی از غور به اصفی خلیل الرحمن بن محمد عرفان الیوسفی المصطفی ابادی حقه الله تعالی
بلطفه اصفی یوم التادی بباعث استدعا و بسیاری از مسلمانان و زمره مخلصان
مست که مسطور چند و قید تحریر او که تحریر عوام دفع شود و طریق خیرات در مسلمانان
جاری ماند این راجی قبل ازین سنده که بکند و دو صد و پنجاه و چهار است بهشت
سال خلاصه این سنده را همراه چند سبیل دیگر در قید تحریر آورده بود لیکن چون که اکثر متوغلان
باعتنا به تفسیر فتح الغزیر اسندی کردند و در آن نوشتن سبب تحقیق و مقید عبارت
تفسیر فتح الغزیر تصریح کردند و شده بود بلکه انتساب بطوچ و در اتفاق افتاده بود هنوز خودستم
که این سنده را با نفردا بیان نمایم و عبارات تفسیر فتح الغزیر حرافه تحقیق بنام
و آنچه حق تحقیق بنظر دقیق باشد بیان کنم و چون که این رساله شمل تحلیل مندورات که
منسوب بنام او پیدا گرام است و دافع زعم متوغلان در تفسیر ما اهل به بغیر الله بود
موسوم تحلیل ما اهل الله فی تفسیر ما اهل بغیر الله گشت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت
و هر چه بی و قسم بگویم فاقول بالله التوفیق مندورات که بنام او ایاء الله اکرام
مناسب نمیکند چنانچه میگویند که این گاو نیاز فردین بزرگ است یا مند و بنام فردین
بزرگ چون بوقت و بیچ نام خدا ذکر کرده شود و ذابیح مسلمان باشد صلال است
نمودار نا در این زیست شرک نمیشود چنانچه متوغلان بحسب علمت از این که مندورات

که اضافت آن بنام غیر خدا کرده شده است که اولیا کرام هستند اگر مقصود نادر
 باین نذر تقرب بخیر خدا است پس نادر باین نذر شرک میشود و اگر مقصود
 وی تقرب بخدا است جل و علا و بخشیدن ثوابی که از تقرب بخدا می آید
 حاصل می آید بزرگان پس این شرک نیست و جائز است و منع حقیقی اضافت
 نذرو بکسی نذر بنام مضاف الیه است که آن شرک است اگر مضاف الیه
 غیر خدا باشد و احتمال دارد که این اضافت مجازی باشد لادنی ملائمه یعنی
 بملائسته بخشیدن ثواب برای مضاف الیه و نذر کردن را ملاقات بسیار
 هستند و مقصود برستد و رله نه چنانچه در بحث اسناد خبری از علم معانی مقرر شده
 که در تفصیل ملاقات شئی بسوی فاعل و فعل معلوم و بسوی مفعول مالم یسئل
 و فعل مجهول و نسبت فعل معلوم بسوی فاعل و فعل مجهول بسوی مفعول مالم یسئل
 حقیقت است و نسبت بسوی ملائمت غیر این دو مجاز است از اینجا تفصیل باید طلبید و
 مثال اضافت لادنی ملائمت کوکب اختر قاری آرد خرقه لقب زنی است
 بحق و خرق حق را میگویند و مراد از کوکب اختر قاریست و اضافت کوکب
 یعنی سنبل بسوی خرقه باین ملائمت است که خرقه از جنه حقیقی و نادانی سنبل
 آید نه زمانه سر برای پارچه سبزی بر کشید ریمان مشغول می شود و تکیه

مثال اضافت لادنی ملائمت کوکب اختر قاری
 کوکب سنبل است و خرقه حقیقی و نادانی
 سنبل آید نه زمانه سر برای پارچه سبزی
 بر کشید ریمان مشغول می شود و تکیه

سپید طلوع میکرد و سر ما شروع میشد رسیدن شغول میشد و از جهه رسیدن
 سر بر سر ای شتابی در رسیدن زبان خوشان میگفت که همراه ما رسیدن
 شغول شود و این حالت اضافت کوکب بان زن میکردند و لقب می فرما
 ساختند چنانچه شاعر گوید

اذا الكوكب المحرق بالبحر بسبحه بهيميل اذا عنت غزلها في العليب
 و مجاز کثیر در کلام و کلام مقصور در حقیقت نه و در قرآن مجید بسیار واقع است چنانچه
 در تفسیر آورده و در امای المجاز العقلمی فی القرآن کثیر و از قوانین مقرر و مستبع
 علماء اصول تصحیح اکثریه مجاز کرده و گفته اند اکثر اللغة مجاز و از قوانین مقرر و مستبع
 در علم فقه و اصول و مسانی و بیان که کلام عاقل را میماند کن بر صحت حمل باید نمود و خصوصاً
 کلام سهار که میماند بر وجهی حمل باید نمود که موافق علت اسلام باشند بر
 وجهی که مخالف دین اسلام است اگر چه معنی حقیقی باشد و باعتبار اصل وضع
 لفظ ظاهر و متبادر باشد که ظاهر اسلام مستلزم دفع این اراده ظاهر وضع میکند
 و همین است معنی الاسلام یحلو ولا یعلی لئلا یعلی اعلی اکر ام فرموده اند لایقنی تکفیر مسلم
 اکن حمل کلام علی محل حسن او کان فی تکفیر خلاف و لو کان زوایه
 ضعیفه محاوره فی البحر و عزاه فی الاشباه الی الصغری و فی الدرر و غیره اذ
 کلام که میماند از کرده اند بهر جهت از جهت مجاز و از جهت دیگر از جهت

این اضافت کردن کوکب به خرقا شریک نمی آید از جهت دلالت آن بر عارضه ظاهر علیت آن زن را که کوکب
 که شریک است از جهت آنکه اضافت می دهد صحنه ای خاصه است چنانچه در کلام دیگر و در کلام دیگر و در کلام دیگر

کسان فی المسئله وجه تسمیه الکفر و واحد یمنه فعلی المفتی المیل لما یمنه فی التمسک فی التمسک
والله یمنه فعلی المفتی خلاصه کذا فی الله الخمار اگر برای فهمیدن عوام بود که مراد
از این اضافت مندر و بسوی اولیا کرام ثواب بخشدن برای اولیا است یا نه
اینکه نذر بنام اولیا است و اولیا مندر و نه هستند که این شرک است
این چنین اعتقاد نباید ساخت و احتیاط در این است که گفته شود که مندر و بنام خدا
است و ثواب آن برای اولیا و اجتناب از اضافت مندر و بسوی غیر خدا است
این طور فهمیدن موعظه است و نصیحت در حق عوام مسلمانان و این برگزرد و است
که از عوام بر سر که مراد شما کدام است که عوام از جهت نادانی و غلبه حبش نشاید
که بیان مراد بوجهی کنند که آن شرک است پس این بر رسیدن سبب شرک
و کفر عوام میکرد و حاشا و کلا این بر رسیدن از عوام برگزرد و انیت بلکه عوام را
بیان باید کرد که مراد شما آن وجه است که اولیا مندر و نه هستند و آن کفر است
یا مراد شما آن وجه است که مندر و نه اند و حده است و اضافت بسوی
اولیا برای بخشیدن ثواب است بار و اح باک او شان که این ایمان
است اگر اولیا بود که مراد ما وجه اول است پس او شرک است و اگر گوید که
مراد ما وجه دوم است که آن ایمان است و معاذ الله که وجه کفر را داده کنیم

پس او مؤمن است و این تحقیق ثابت شد که نذر اولیا و زبان مسلمانان
 مأول است بنذر الله نظر اهل طاهر حال المسلم و چون از اسمان
 بنذر نام خدا و بچ کند آن مذبح حلال طیب است سوال نذر اولیا و زبان کلمه
 گویان به سلام نظر بطاهر اسلام او شان مأول بنذر الله است چنانچه
 که نشأت یا غیر مأول بودن این نذر و محمول حقیقه بنذر اولیا شدن هم محمول
 و از دین جواب مأول نذر اولیا و بنذر الله بر عایت طاهر حال اسلام
 نادر بود و اگر قرینه قطعیه حالیه یا مقایقه قائم شود که مراد نذر اولیا است حقیقه
 نه مأول بنذر الله چنانچه مقتضای طاهر اسلام بود بلکه محض طاهر است
 لیکن الا نه باطنی و نذر بر مقتضای حقیقی اصاف است نه مأول باضافت
 مجازی لا دلی ملاک است چنانچه نادر خود بگوید که مرا کار با اولیا است و نذر اولیا
 که میکنم محض برای تقرب با اولیا میکنم و پیوستگی باین نذر با اولیا حاصل
 میکنم و عرض حاجت خود بدرگاه اولیا و این زرم و با الله تعالی مناسبت
 عرض حاجت ندارم و اولیا از جهت پیوستگی باین چنین نذر که بدرگاه
 او شان حاصل کرده ام و متمرب او شان باین اسباب تأثیر شده ام عرض
 حاجت با بدرگاه حق جل و علا نموده کار و روائی حاجت ما از درگاه حق جل و علا

خواهند ساخت یا بگوید وقت حاجت که ای اولیاء کرام که من نذر و نذر شما بجا
 می آرم و شما حاجت را برگاه حق حل و علا عرض نمی کنید پس آن نذر را اول نذر
 نیست بلکه این شرک حقیقی است هرگاه و نافرمانی طریق نذر شرک حقیقی
 است مَا نَعْبُدُكُمْ اَكَّا لَيَقُولُنَّ فَاَلَيْسَ لِلّٰهِ اَرْكَانٌ زُلْفٰى هُوَ يَجْعَلُ مِنْ دُونِ
 اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَيَقُولُونَ هٰذَا شَفَعُوْنَا عِنْدَ اللّٰهِ
 سوال نذر و لیاء که ما اول نذر است چه حکم دارد اگر طعام است باین طرز نذر کردن
 حرام بیکر و دیانه و اگر حیوان است مانند گاو و گوسفند چون پنج بذر کرام اسم الله کرده
 شود حلال است یا حرام جواب تند و خواجه طعام باشد خواه حیوان نذر کردن بنام
 غیر الله بزرگ حرام میشود چرا که نذر غیر خدا هرگز صحیح نیست و لازم نمی شود بر نافرمانی
 پس آن نذر و بر ملک طالب باقی است و محکوم نذر که نمیکرد و هیچ خست و
 نذر و باین نذر پیدا نمیشود بلکه خست مقصور بر نذر است و لکن قولکم یا فاعلمهم این
 اقوال شرک حقیقی نذر و جزیر که خدا تعالی برای بندها نافریده است هرگز مقبول
 و خست قایل شرک خست نمیشود قل ان ایتهم ما انزل الله ثم من ربك
 فجعلتهم حراما و حلالا قل الله اذن لكم ام علی الله تعین و ان حراما
 و حلالا قل لا تقولوا لما انتم بالکذاب هذا حلال و هذا حرام

۱۰
 لتفتنوا على الله الكذب ان الذين يفتنون على الله الكذب لا يعلمون
 متاع قليل ولهم عذاب اليم ويا منكر اكره و بدروغ گفتن حکمی غنه مبدل نمیشود بلکه
 قایل مفری و دروغ گو یکرد و حکمی غنه بر صفت نفس الامر است خواه حاکی
 مفری و کاذب در حکایت شود یا حقیق و صادق بل من حرم زنیست الله التي
 اخرج لعباده والطيبات من الزرق تحلیل و تحریم خاصه الله برورد و کار است
 و اعتقاد تحلیل و تحریم در غیر خدا جل و علا اعتقاد الوهیه است و غیره ان باب شقوق
 غیر ام الله الواحد القهار ما تصدقنا من ذوقه الا اسماء
 سیمتی ها انتم و اباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحكم الا
 لله اسر الا تصدوا الا اياه ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا یعلمون
 برگاه که نذر غیر الله تعالی بلامایل باطل و ناجیز است و صرف تعقل مضحل و مندور
 بر ملک نادر است اگر آن نذر و طعام است باذن ملک خوردن آن حلال نیست
 تنبیه مالک که نادر نذر باطل است بر بطلان نذر و عدم روی بطریق نذر و بدو تنبیه
 بر بطلان حرام است چرا که متضمن نشود و تقیر نذر باطل را که آن شرک است و تقیر
 و تقصید شرک شرک است نه آنکه آن طعام فی نفس حرام کرد و بدین نذر
 باطل مانند خمر و این مطلب من بعد تفصیل را بدین قرار داد که ان شاء الله تعالی

و اگر آن سزاوارتر است چون در هیچ گروه نشود بزرگ نام خدا پس و علامت
 فی ذاته میشود نه مردار فی نفسه نه بیک چون که باقی بر ملک نادر است پس
 حال وی حال طعام مذکور است که عفت انفا بهانه بسیاری از مردمان
 میگویند که سزاوار بنام او لیا و مردگان از قلم ما اهل به بغیر الله است
 و هیچ کس در بزرگ نام خدا احلال نمیشود و عبارت تفسیر عزیز را سزاوار خودی
 که جناب مولانا عبد الغزیز صاحب در تفسیر فتح الغزیز فرموده را ما اهل به بغیر الله
 آن جانور که آواز آورده و شمشیر داده شده در حق آن جانور که بغیر الله یعنی
 برای غیر خداست خواه غریب باشد یا راجی حیث که بطریق بهر گون نام
 پدیده خواه صبی سلطه خانه یا سیرای که بدون دادن جانور از اید اسکند
 انجاد است بردار شود یا توب که روانه کردن نذر و خواه پیری یا بختی را
 باین وضع جانورهای زنده مقرر کرده اند که این همه حرام است و در هر یک
 صحیح وارد است که کفران حق و کفر با الله یعنی هیچ جانور تقرب بغير خدا
 نماید ممنون است خواه در وقت قیام خدا بکبر و یا نه زیرا که چون شمشیر
 داده این جانور برای خداست و بزرگ نام خدا وقت قیام فایده ندارد و اگر آن
 شربت بآن غیر گشت و حتی در بیدار گشت که زیاده از خب نام و اگر

زیر آنکه در این ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا
تر آرد و گفته اند و آن عین شرک است و هر گاه که این خبث در روح
سیرایت کرد و دیگر ذکر نام خدا حاصل نمیشود مانند سک و غوک اگر بنام خدا
خلع شود حلال نمیکرد و گفته این مسئله آنست که جان را برای غیر
جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و
دیگر اموال را نیز اگر چه را راده تقرب غیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب چیزی را که عاید بنده میشود از آن غیر ساختن جایز است زیرا که
انسان را رسد که ثواب عمل خود را بغیر بخشد چنانچه میرسد که مال خود را
بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را بمی نتواند بخشد و بنزد دادن
مال باین جهت مستوجب ثواب است که او میان بوی منتفع میشوند چون
مرد یا عید از منفعت این جهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق نفع رسانند
بآنها در شرح چنین قرار یافت که ثواب اموال را که مستحقان رسانند
بآنها عاید سازند و جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست و در زندگی پس از مرگ
نیز قابل انتفاع نباشد از حیاضی از طرف موه کردن در حدیث صحیح آمده است
لیکن پیشین همین است که دادن جان برای خدا ثوابی که دارد برای آن موه

بخشید و شود و نه آنکه فرج برای مرده کرده آید و بعضی جمال مسدود و برین مقام کفایت میکند و میگویند که گوشت را بخت نام مرده و او را بخت جایت است و مانع از فرج کردن جانور بام آن مرده همین قدر قصد پنهانیم برای فهمیدن این است که بخت کافی است که بایشان باید گفت هرگاه که شما فرج کردن جانور بام غیر خدا نمیکند اگر عرض آن جانور گوشت برین مقدار خریده و بخت فقیران بخورانید و در زمین شما آن نذرا و امشودا میسر و راست میگذرد آنقدر و شما از فرج غیر از گوشت خوراندن برای ثواب آن مرده نبوده و الا تعجب بنده او کرده آید و شکر حاجت لازم می آید و در این مفضل اهل که در چهار بار از قرآن مجید وارد شده مآل باید کرد که ما اهل به غیر الله فرموده اند ما فرج با اسم غیر الله پس فرج کردن بام خدا هر چه مشهوره دادن و آواز بر آوردن بانه غلانی کا و برای غلانی میکنند و فرج نمی کنند گوشت آن جانور حلال نمیکرد و اهل را بر فرج حمل کردن خلاف لغت و عرف است هرگز اهل در لغت عرب و عرف آن دیار در آن وقت به فرج کردن نیامده و به هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهل در لغت بعضی نمیدادند که در آن آواز مشهوره و آن است چنانچه اهل اهل و اهل طافل و اولاد و اهل بنی هبیر و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی گوید که استقامت شد هرگز

معنی در بحث شد فهمیده خواهد شد و نیز اگر اصل را بر نوع حمل کرده شود پس نوع نیز اندر او خواهد
 نوع با اسم غیر الله که با فهمیده شود نامدعی این مردم حاصل شود پس در این عبارت
 اصل را بمعنی نوع گرفتند باز نیز الله را بجای با اسم غیر الله ساختن قریب به تخریف کلام
 الهی میرسد و تخصیص پیش پوری میگوید اجمع العلماء و ان سلما نوع و حجة و قصد نیز بجا است
 از غیر الله صاف فرموده و حجة و حجة مرتد استی و کافران در جاهلیت و در وقت آمدن از
 خانه در راه بنام تبار او از سیر دهند و چون بکلمه منظمه رسیدند طواف خانه کعبه نمودند و این
 طواف ایشان بخانه خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شده که فلا یتمروا فی المسجد
 الا هم بعد نمازهم هذا پس در اینجا نیز چون آواز بر آوردند و ششبه دادند که این بنا
 از فلانی است و بنام اوست و برای او میکنم و در وقت نوع بنام خدا نوع گنایند اصل
 ترتیب جلالت گشت و بر شش است که نزد عوام طریق دمج جانور هرگز که مقرر است
 متعین است برای رسانیدن جان جانور برای پر که منتظر باشد چنانچه فاکه و قتل و درود
 خواندن طریق متعین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات بار و آوازه
 بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نمایند یا بقصد تقرب و دفع و جلا پس سستی
 آری ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی نایده میدهند که قصد تقرب بفرشته از اول وقت
 و خلاف این شهره و آواز دیگر دهید که ما از این کار گشتن

اهل بیغیر اند بوج نام غیر خدا است بوج کتب تفاسیر و آنچه مفصل در باب است
 ان شاء تعالی و تفسیر آن با و از آورده شده برای غیر خدا اگر چه در وقت فوج نام خدا
 کبریه مخالف کتب تفسیر است و آنکه گفته که چون شمر برده و اند که این جانور برای خدا
 بزرگ نام خدا در وقت فوج حلال میشود مانند سگ و خوک که بوج خدا حلال نمیکرد و مخفی نمائید
 قرار دادن جانور این نام غیر خدا هرگز غیر حق نیست بلکه این تقول باطل است و اقربا
 فی الله اذینکم ام علی الله تعالی و ناپس این اقراء چگونه مؤثر است
 در آن جانور کرد و بزرگ نام خدا در وقت فوج از اسم صحیح الاسلام که اهل بیت و حج و دارد و
 بشرطی که بقانون شرع بزرگ خالص نام خدا عزوجل حلال نشود و طریقه ماجرایی است
 که نام غیر خدا که قبل از وقت فوج بدیده جانور گفته شده بود همان آن جانور نام غیر خدا
 کشت و هرگز بزرگ نام خدا از آنکه اسم کسی بجز از صدق و اخلاص و کمال اسلام و ایمان نام
 خدا نشود و اجماع است و تمیض و تفرص و طبعیه از آیات و احادیث بر آنست که اگر
 ذکر نام خدا ادنی پیش و پس از وقت فوج باشد بقدریکه تیره محبس فوج بان شود خواه فوج
 تحقیقا نام خدا از زبان گرفته باشد خواه حکما از جهت قیام ملت و حمید بجای ذکر خدا بجهت
 مجتهدین بان رفته که موجب حلال نمیشود با وجود آنکه نام خدا حق است جانور خنوق و بی واد
 اقرب به شریعت است از آنکه در آن من شئی الا بیع مجده باغب طبعیت و نفقت

و غیر از تعالی هیچ ضربان متناوب نیست بلکه بحسب اوقات فانی و ماضی است کل نفسی ماکلف
اولی جمعه و او قیوم بعرضی است و غیر از وی قایم بر او فن موقیم علی کائنات
بما کسبت و جعلوا الله شرکا و پس قول قیام ذکر نام باطل بر جانور و عدم قیام ذکر نام
حق بر وی قول باطل است نه حق و قیام باطنی حق الباطل ان الباطل کائن
فی حق فار آنکه گفته که چون جانور منسوب غیر خدا است غیبت در وی زیاده از حق
در او چه یک است زیرا که مردار آه این قیام محل غیبت و تفصیل و آنست که مردار کشتن
در این قول که جان این جانور را از این غیر خدا قرار داده کشته اند یا کشتن حق ذکر نام خدا
مراوست یا کشتن ذکر نام خدا اگر مردار کشتن اول است پس این جانور مردی و چون ذکر نام خدا
نه آنکه ذکر نام خدا بر وی فایده کرد و دعوی این بوده آن را اگر مردار کشتن فانی است پس تقریر کلام
چنان میشود که جان این جانور را از این غیر خدا قرار داده ذکر نام خدا کشته اند و آن عین
شکر است بموجب غیبت پس غیبت چنانچه که شوک و چونکه این غیبت در وی است
که در دیگر ذکر نام خدا اگر حال نشود و شکر شوک و در این تقریر نظر است اما اول پس
پس در این غیبت شکر بموجب غیبت در شکر پیرو که در غیبت این شکر است اما
اشکات غیبت در طبیعت که اندک تعالی بر ایندگان خود آفریده که اعتقاد این از زبان
طیبات الشیطان است چنانچه حقا بنده و یا یا الله الناس کلهم اهل النار

وَلَا تَتَّبِعِ الْخُطُوبَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالظُّلْمِ
وَالْفَحْشَاءِ وَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ^{وَأَنَا أَنَا بَابُ} ^{بُودَن} ^{اِبْنِ} ^{مُتَوَكِّلِ}
خُبث دل دعوی است که ذکر نام خدا بر این جانور فایده نمیکند پس اثبات این
تقریر عدم حلال شدن آن جانور ذکر نام بر سر است حجت در وی یعنی قرآن جانور
که اذان غیر خدا قرار داده گشته اند و باین شرک خُبث در وی ماسر است کرده
خالی از مصداقه علی المطلق نیست و اما ثالثا پس فایده ذکر نام خدا عدم فایده آن
در جانور زنده مقصور در وقت کشتن میشود و در جانور کشته پس این قول دیگر ذکر نام خدا
حلال نمیشود معنی ندارد و اگر گویند که مراد چنین است که آن جانور با نام غیر خدا قرار داده
خُبث در وی پدید آمده باشد مانند خُبث سکه و خاک پس ذکر نام خدا در وقت کشتن فایده
نمیکند پس میگویم که قرار دادن نام غیر خدا موجب خُبث است در آن جانور ممنوع است
چنانچه بالا گذشت شرعاً علاوه آنکه بر این تقدیر بودن خُبث این جانور زیاده از خُبث
مرده است نمیشود چرا که مرده اگر کشته شده است بی ذکر نام خدا و قابل کشتن بگویم نام خدا
نیست و این جانور زنده است و قابل کشتن است بگویم نام خدا داخل در علایق احدی معنی
الآخر حتی کون شلاله فضلا عن ان کون زایده علیها و میگویم بودن خُبث این جانور
زایده از خُبث مرده است پس ثابت است که در این ذکر نام خدا جاندار دارد است و ماله

بغیر از ذکر نام غیر خدا گفته شده است که آن شرک است و در عاری از شرک و توحید است
و این مقول شرک است و آن مقول عاری از شرک و توحید و مقول شرک از جهت است
از مقول غیر شرک اگر چه این هم خبیث است از جهت نبودن این مقول موجه چنانچه
مقول شرک از زیادت دارد بر این از جهت بودن او مقول شرک نه این فیهذا
خبیث و موافقت پس بودن ما اهل بغیر الله از جهت عاری از شرک ما اهل بغیر الله
تفسیر بروج بنام غیر خدا کرده شود صورتی نمی بندد فافهم و مخفی نماید که اول این کلام ناقص
باخر که اول صریح است و بودن حرام اهل بغیر الله فوق از حرامت تیره که حرام لغویه است
و مانند شک و شک که حرام لغویه است پس بالضرور اهل بغیر الله حرام لغویه شد و آخر کلام
شرک است بر اینکه ما اهل بغیر الله حرام لغویه است از جهت اهل و شریعه و دادن بنام غیر خدا
اگر ازین شریعه باز کرد و آنوقت ذکر نام خدا حلال میشود و آنکه گفته که جان جانور مملوک
آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید مخفی نماید که آدمی مالک جانور زنده است چنانچه جانور بروج را و آدمی
را بخشیدن جانور زنده در شریعت میرسد پس معلوم شد که آدمی مالک جان جانور زنده است مخفی که مقتضای
ملک می تصرف در ملک است در مملوک این در جانور زنده محقق است و می تواند که جانور زنده را
بلاک سازد یا زنده بدارد یا کسی بخشد و این همه آنکه در حق تصرف است و جانور زنده نیست بلکه جانور
جانور می شود و ایضا بسیاری از امتیاعات جانور از جان وی است چنانچه سواری و بار و بار

و شکار کردن و نگاهبانی بسک نمودن و غیر ذلک که این همه بجان جانور متصور میشود و ندانند که این
 تن و گوشت وی بلکه تن و بسیاری از انتفاعات آن صرف است و اگر جان جانور متصف
 نمی بودی هرگز میان قیمت جانور زنده و مرده فرقی نمی شدی و بسیاری بگویند که جانور مرده را
 هرگز قیمت نمی باشد و مرداری بگوید انتفاع از وی بعد از مردن حس نمی باشد چنانچه بسک
 و باز بعد از مردن مرداری شود و محرم الانتفاع بسک معلوم شد که جان جانور مملوک است و تن
 آن در انتفاع از جان و گاهی تن مملوک هم می باشد چنانچه ماکول اللحم و گاهی نه چنانچه در غیر ماکول
 اللحم و مراد از ملک جانور ملک جان جانور است و ولایت تصرف در جان بوسیله
 تن خواه تن صرف مملوک باشد یا نه نمی بینی که انسان در شریعت بسک مملوک و
 مرقوق میشود و آن عبارت است از حیوان ناطق و فاعلی و غیرت از نفس طایفه
 و موجب خدمت مولی بر عینه و بر این مبنی که متصور است بی وجوب جان عید حرکت که جان ناطق
 و فاعل خطاب است به بدن بسک کف بجود مولی جان عید هست به بدن وی بلکه بدن محض
 آن خدمتکار جان عید است و اینها مولی بسک مملوک جان عید است و همچنین جان جانور
 و امام ابوحنیفه رحمه الله فرموده اند که بیع بدن کنیز جائز نیست فان الرق قد حل فنهائهم فان
 فلا رقی فیها لانه یختص بحل القوة التي یضده و هو الحی و لا حیوة فی البدن کذا فی العبداء و در هر شی
 بدایه است که لال کرد که تن عبارت است از ضعف حکمی و عشق عبارت است از قوت

شش ماهه محض نذرین لازم است که مخیر شود محض عشق حی است پس محل رقی نیز حی شود پس راجحه
 پس محل عشق و رقی هر دو نشد فایده صفات کثیره بها الا سیاه که ذی النهار و این تصریح است
 چنان که محض نفسان نه و بدن و عاقله با هیچ این کثیر جایز نشد چنانکه نفس آدمی که بهشت مخلوق است
 است و این جهت کفر و جریان افکار محرمی انعام او لیس کال انعام بل هم اضل ملک که در لیس
 جان انعام حقیقی که غیر جانوران اند چگونه ملک نخواهد شد و هر گاه مذکور شد که ملک جان جانور
 بر او است و این پس آدمی تواند که جانور را زنده بکشد یا برای خدا بفقیر بدهد یا بزرگوار
 کند یا بنی که این نذر برای خداست و ثواب اشی اولیا و خواجه در ملکات و
 مشروبات و دیگر اموال پس تفرقه میان جانور و دیگر اموال محکم است لیکن چون جانور زنده
 را زنده نگاه دارد یا بزرگوار یا اگر آن جانور موضوع برای خوردن گوشت است آنرا زنده
 بفقیر و بپادشاه کرده و نه آنکه ذبح کرده بفقیر یا بخوراند یا بکفرانیدن بفقیر یا بجاهت بفقیر
 نه تمسک با بخت و ملک می باشد و این جانور زنده که تزر کرده شد واجب التمسک بفقیر
 میشود و بجاهت خوردن تمسک کامل حاصل نمیشود چه که در صورت اباحت وقوع اکل فقیر
 بر یکایک می باشد نه بر یکایک اکل و در صورت تمسک وقوع اکل فقیر در ملک خود می باشد نه بر
 یکایک بلکه خواجه و علم اصول معتبر است پس بنا علیة در صورت نذر حیوان زنده یا غیر ذلک
 نذر نذرین گوشت بجهت در خانه خوردن از اهل بیته و خانواده نمیشود بلکه ذبح و زشتی و زشتی

ماند واجب میباشد و اگر آن اگر ممکن باشد جانچه در نزد غیر معین و الا جانچه در نزد معین واجب
تقدیر بشکل صوری اگر ممکن باشد جانچه در شلیات یا پیش منزه جانچه در قیاسات یا بکر که
نزد باین طور کرده باشد که این جانور نزد بنام خدا کرده ام باین طور که گوشت او را بجهت تقصیر خورام
و برین تقدیر نزد فی الحقیقه خورامیدن گوشت آن جانور باشد معین آن جانور زنده یا منزه
فانهم ولا تغفل الناس عن غافلون و اگر موضوع برای خوردن گوشت نیت و کول اللحم
باشد جانچه کا و دشمنه که مقصود از خطایم زراعت است یا بار داری پس از آنکه جانور
برگزیده است و بدون گوشت می بقصر اگر کوفته باشد زنده یا کوفته نادر شمول بند و یا نه
علی قیاس بعرف اتفاق بلکه واجب است بر نادر تصدیق بعین آن جانور زنده یا قیمت آن
اگر انفع در حقیقت نقد باشد آری اگر آن جانور زنده از منفعت زراعت و یا بار داری یا بار
و عاجز کرده و از جهت رضی مانند آن آن وقت حکم جانور موضوع برای خوردن گوشت
دارد که جانور است و اگر مقصود از خطایم جانور خوردن گوشت نیت و کول اللحم
جانچه بار داری و فعل پس زنده تقدیر کند یا قیمت آن بدهد اگر انفع بقصر باشد و اگر کوفته
که در میان باهوان متعین نمیشود و ثواب نهاده و کان انتفاعی یابند و جان جانور است
باین انتفاع آدمی است و نه از کس پس از مردگی نیز قابل او نباشد معنی نماند که بعضی انتفاع
نفس بدن است بعضی خشن کسان جانچه انتفاع گوشت پوست که نفس بدن است

و چنانچه تعلیم باز در کتب اشعاع بنده استخوانات و خطاب غدر مرقوق و تعلیم اوله مختص بر روح
 انسانی است این همه مختص بجان است بدن درین همه که صرف است آری صرف کشتن
 حیوان که عبارت از اراقه الدم است قابل اشعاع نیست لهذا اراقه الدم و کشتن حیوان
 بنام خدا عبادت نیست بنام خدا اسحاق و نذر کردن آن بنام خدا موجب ثواب است
 لهذا اگر جانور نام زد و خدایتی کرده شود بعد از ذبح کردن بنام خدا نیکی نافرمانی است
 نمیشود و اگر نذر بار اقه الدم نیست گوشت بر ملک نافرمانی است که وفا بنذر نبرج نمیشود
 گوشت بر کشت بر ملک نافرمانی است و همین مقتضای قیاس است و در باب
 قیاس اضحیه مقتضای ترک نموده شد بعضی که در اضحیه وارد است در ایام اضحیه قربت در
 اضحیه بار اقه الدم واقع میشود برخلاف قیاس گوشت خوردن گوشت اضحیه غنی را مقتضای راحلا
 طیب است تطیب الضیافه الرحمن چنانچه در کتب اصول مبسوط است و چون تقویت اراقه
 در اضحیه خلاف قیاس بود مقصود از ایام اضحیه گردید پس بنا بر علیه قضاء اضحیه بار اقه الدم
 چرا که اراقه الدم در غیر ایام اضحیه قربت نیست فلینکه شش من عنده و قضاء عبادت
 از فعل شش مأمور به از نزد خود چنانچه اداء عبادت است از فعل عن مأمور به و چون بعد
 از گذشتن ایام اضحیه ادا نوقت شد که موقت ایام اضحیه بود و شش صوری اوله اراقه الدم
 است و غیر ایام اضحیه قربت نبود لهذا التصدیق بین شاة مشتمله برای اضحیه واجب گردید

اگر قائم باشد و الا تعقب بقیمت نشا تا کند چنانچه در کتب فقه و اصول مذکور است و باید دانست که
 چون مجروح در جوارش روگشتن او قابل انتفاع و قربت نیست مگر در ایام اضحیه کردید که معنی درج واضح
 جانور بنام خدا که عبارت از تذکیر است تقرب بکشتن و جان دادن آن جانور بنام خدا است
 بلکه ذکر نام خدا از حیث شکر درج است حکما و تشبیها برای حلال شدن گوشت آن جانور و انتفاع
 با و خواه بطریق تقرب باشد چنانچه برای تقدیر و ضیافت درج کند یا بطریق کارهای دنیوی از
 بیع و شتر و خوردن و خوراندن و غیره اگر کسی بگوید که روایات منقول که کما یسجی از تشبیه برای
 لوان سکن درج و بجهت قصد بجهت التقرب الی غیر الله تعالى صادر شده اند و بجهت و بجهت مرتبه
 و بجهت از درخت درج لغدوم الامیر و نحوه لواحد من العظام بحرم لانه اهل به بغیر الله و لودر علیه
 اسم الله و لودج للصفی لا بحرم الی ان قال لا نالشی انظر بسم الله تقرب الی آدمی
 بهند الله صریح است درین که درج و تحریر عبارت از اراقة الدم است قربت او قابل تقرب
 اگر تقرب بان بسوی غیر الله کند و تحریر حرام شود و اگر تقرب بسوی خدا کند حلال شود و درج درج
 عبارت است از تقرب به بسوی غیر الله تعالى و درج الله عبارت است از تقرب بسوی الله تعالى
 پس قول بعدم بودن اراقة الدم قربت منافی این روایات است و الا داخل درج کردن
 برای تدوین امیر اگر چه بنام خدا باشد و اما اهل به بغیر الله در عبارت درخت تصریح است
 بر اینکه شتر و دوا و نام زد کرد و بنام غیر خدا اینها را از قسم اهل به بغیر الله است نه از قسم اهل

نیز الله مقصود است بر آنکه در وقت ذبح ذکر نام غیر خدا را نگوید و بداند ان الاشکال ان
 کل منها جازا حتم بطلب فيه التفریب و یستعمل قد فتح الله تعالی عین الحق فیہ والنطق الا حتم
 فله الحمد علی ما افضل و النعم بسبب یوم و بالله التوفیق در حل اشکال اول که اراقة الدم
 بموجب اصل مقررہ علم اصول که هیچ شک و ریب در آن راه نیست اصلا قریب است
 و این عبارت منقولہ محمول اند بر این که مراد از ذبح تقدوم الامیة الت که تقرب و شود
 بذبح که عبارت از اراقة الدم است بسوی امیر و محبین مراد از ذبح بدنه الت که تقرب
 کرده شود بذبح بسوی الله تعالی بلکه مراد این است که ذبح کرده شود و تقرب تیسر ذکر الله
 و چه که من شرط حل است یا تقرب غیر الله که سبب حرمت است و این تقرب الله تعالی و چه که
 حل است بذكر نام الله تعالی در وقت ذبح بلا فاصدی باشد و نجاست ذکر نام حق تعالی و تیسر
 قربت و تقرب ذکر نام و تعالی و تیسر بان لازم نیست است اگر چه مجرب و ذبح و اراقة الدم
 قربت نیست و قابل تقرب بان و هرگاه که ذکر نام خدا تعالی قابل تقرب است بسوی ذکر نام
 خدا تعالی در وقت ذبح تیسر تقرب بخدا تعالی بذكر نام و خدا تعالی حاصل شد که من شرط حل است
 و اگر کسی بگوید که الله تعالی کرده باشد اعتقاد توحید که اعظم القربیات است قایم بقام ذکر نام
 خدا تعالی و تیسر تقرب بذكر نام و خدا تعالی که من شرط حل است کرد اندیشه مندر و ذبح و حل کرد
 و انما من فنی حصص در صورت ترک ذکر نام حق تعالی بعد از قول با قاست اعتقاد توحید

بجای ذکر میکنند بسبب حصول تقرب تبیین بذكر نام الله تعالى در وقت دُحْج بسبب وجود قائم مقام که نه اسم است در وقت دُحْج باجمله اوراقه ادم اگر چه قرب نیست لیکن ذکر اسم حق تعالی قرب است و تقرب بآن در وقت دُحْج شرط حل دُحْج است و تقرب بذكر اسم غیر الله تعالی در وقت دُحْج محرم دُحْج است و همین مانع است از دُحْج بعد از دُحْج لغیر الله و تقرب بذكر اسم الی الله و تقرب بذكر اسمی غیر الله لیکن در عبارت ذکر شده و ذکر شده شرط محذوف است و چهار و مجرور متعلق بشرط محذوف است نه مبتدا و مذکور در این جهت ظهور متعلق مذکور غلط واقع شده و تقدیر عبارت چنان است دُحْج و تقرب بذكر اسمی باینکه کس حذف کرده باشد شرط که تقرب است و گفته شد دُحْج این است حل اشکال اول و حل اشکال دوم بدو وجه میشود یکی آنست که ایهلال لغیر الله عام است از ایهلال باسم غیر الله تحقیقا یا تقدیرا و هرگاه که دُحْج برای عظمی و چنانچه تدوم امیر کرده شود ایهلال باسم او کرده شد تقدیرا گویند که وقت دُحْج بزبان گفته شد که باسم الامیر او باسم العظیم و مانند آن و اگر در خصوص تحقیقا ذکر نام الله تعالی کرده شده باشد باینطور که در وقت دُحْج باسم الله الله اکبر گفته شده باشد چنانچه شیر است بآن قول صاحب در مختار و لو ذکر علیه اسم الله تعالی دُحْج مردار میشود از جهت وجود شرکت در تقرب در وقت دُحْج از جهت وجود ذکر اسم الله تحقیقا و وجود ذکر اسم غیر الله تقدیرا گویند که

گفته شد باسم الله اکبر و باسم الامیر اکبر و شکت بتقرب بذكر اسم
غیر الله تعالی در وقت ذبح محرم ذبیحه است چنانچه قول ابن مسعود رضی الله تعالی عنه مجرود
التسمیه میدان است از اینجا صاحب راه گفته است هر که ذکر آن را پس از ذبح بخواند
بعد از گوشت را بداند الله تعالی وحل و دین است که تقرب بذكر اسم در وقت
ذبح تعظیم ذکر است و کج کردن برای قدم سیر و مانند آن تعظیم حقیقی و نفس الامری
است بر امیر او تعظیم ذکر تعظیم تالی است و تعظیم نفس الامر تعظیم حالی پس در صورت
مذکور شکت و ذبح شدن از جهت وجود تعظیم غیر الله تعالی در حال ذبح تعظیم تالی
ببن قال و هرگاه که شکت تعظیم غیر الله در وقت ذبح ببن قال محرم ذبیحه میشود شکت
تعظیم غیر الله در وقت ذبح ببن حال بطریق اولی محرم ذبیحه شدن ببن حال انصیح ببن
فلسان المقال بکنه حال ببن حال لایکیده المقال بشبهه ببن جانور نام غیر الله تعالی بیشتر از وقت
ذبح بدست بدید و آن بعد از هر محرم ذبیحه میشود بسبب عدم وجود تعظیم غیر الله در وقت ذبح فلکن
اهل بلیغ الله فوضحت الحق و وقع الفرق و بعد از حل اشکال فانی دارد میشود که اگر تعظیم بکنه الله تعالی
وجه بلا شکت ذکر غیر الله تقدیر باشد بر مقتضای حل اول چنانچه در صورت ترک ذکر نام الله
تعالی از جهت بطن اعتقاد توحید قائم مقام ذکر و یا تعظیم حق تعالی حقیقه باعتبار نفس الامر
باشد بر مقتضای حل دوم چنانچه در بیا و لست ضحایا ببن ذکر نام حق تعالی از جهت آن ایام

نخواهد بود و بجزیم که مغفله لازم و بی دلیل از جبهه معبود تعظیم می باشد و خود تعالی بی شکسته خجسته
 لازم می آید حرمه و بیجا از وجود شکسته تقسیم شد و اگر چه تعالی تقدیر حقیقه چنانچه در هر دو محل گفته شد
 و انکار کیست که عدم الالفاظ بکار انداختن تقدیر اعتدال حقیقه بالا اجتناب و جواب از این ایراد است
 که اشتراط ذکر الله تعالی بضر قرآن ثابت است فکل ما ذکر اسم الله علیه و الاضاح
 تا کلام اهل المذکر اسم الله علیه و ذکر در لغت یا کردن را میگویند یا کردن قلمی اینجاست
 عبادات و معاملات شرعیست چنانچه در ایمان و طلاق و عتاق و ایمان و بیع و شهادت و
 مانند آن که متعلق الفاظ اند و ذکر الله قلمی هیچ اعتبار ندارد و در حصص آورده کل ذکر شرعی
 و اجابگان و سبجی لا یغنی عنی منه حتی یلفظ کلمه و سبجی افسه و اهلان که در امانت به بغیر الله ذکر است
 اگر چه از قسم یک است لیکن بنابر است از هیچ برای خداوند چنانچه بیشتر تحقیق کرده شد و ذکر
 از این جهت مخصوص ذکر الله نیست بلکه ذکر تعظیم غیر الله ذکر الله و حقیقه و فی نفس الامر کلام
 ذکر الله که نص اشتراط ذکر الله صریح است و در شمه اول ذکر الله نیست و اشتراط تعظیم الله از این جهت
 ذکر الله ششده و اقامه نفی و احاطت اند تعظیم ذکر الله است از تحقیق باشد تقدیری تعظیم ذکر
 از ذکر الله فی نفس الامر می اگر چه تعظیم نفس الامر می لازم در وجود است و تعظیم نفس الامر تقدیری فافهم
 و قین نه از ترک التسمیه از احلال میگویند از جهت تمام طه و توحید بجای اگر ایمان معشر خضیه
 و صورت نسیمان قایل تسمیه هستیم و متروک التسمیه را احلال میگویم و متروک التسمیه را

حلال نمی گوئیم اگر چه ذکر عام از ذکر سانی موجود است از جهت عمل بر نفس و لانا کلاهما لازم ذکر
 علیه و تفصیل این در کتاب فقه و اصول است و نیز زبان فقهاء و اصولیین مشهورین است
 الی کتاب الفقه و اصول اوالی العلماء الفحول و کلام هنوز موضع نظر است چرا که ذکر قلبی
 اعتباری ندارد و آن ذکر قلبی که بر فوق آن جوارح ترکیب میشوند که این ذکر قلبی را در شیخ
 است خواجه میرزا قنطاری که بدون صدور و احکام قبلی منعقد میشود چنانچه اگر کان
 اعمال جوارح مستند خواجه قیام و محمود و نماز مقصور بر اگر کان زبانی نیست بلکه مرکب است
 زبانی و اعمال جوارح غیر از زبان با وجود آنکه نماز ذکر است اتم الصدقة الذکر
 تنهیی عن الغف و همکنه و لکن امد که شیرین است معنی القیاس مکان
 و در حصین آورده پس فی الذکر محمد فی التلیل و التبج و التکبیر بل کل سطح
 فهم ذکر و جواب این نظر آنست که ذکر مخفی زبان نیست لیکن اتباع امر شرع
 اگر شرع امر به حال جوارح نموده باشد عمل جوارح ذکر است لا غیر و اگر امر بکتاب
 اینست نظر سانی ذکر است لکن در وجوب ذکر اسم مطلق که در هیچ عمل جوارح امر
 بکتاب سانی متعین نیست چرا که ذکر قلبی محض و شریعت غیر نمی دارد بلکه آن تجلی
 نه ذکر و در وجوب ذکر اسم مطلق که در هیچ عمل جوارح امر
 در هیچ امر با و ضمایا با مبرر و الی التمام ذکر نام خدا وقت فرج و ذکر اگر کان هیچ و در و در

بقیام و نمودن از قرائت قرآن و انکار و بگویم تری بنام تیری فی دفع الاشکالین و ادنی نزد
 ما آنست که گفته شود که حرمت ذبیحه بر اقسام ابرار هر چه ذکر اسم الله کرده باشد از جهت ارتداد و اشباح
 و العیاذ بالله نه از جهت بودن وی از قسم ما پس به غیر این پنج عبارت تفسیر نیست بوری که
 در فتح العزیز نقل آورده شد تفسیر اینست حکام و بر این طریق هیچ اشکال دارد نمیشود فافهم و کن
 من الشاکرین و الله خبر الناصحین و آنکه گفته که اگر در زمین آدمی که نذر جانور بنام مرده کرده است
 گوشت این جانور باشد کفایت میباید که اگر عرض آن جانور گوشت خریده بفقیر و خوراند آن نذر
 در زمین او داد انشود پس تقریب بدین نذر بنام آن مرده کرده آید و الا مقصود ثواب ساین
 گوشت او بنام آن مرده بوده و تقریب بدین نذر بنام آن مخفی نمائند که او را قبیله و زکوة و لغارة
 و صدقة الفطر و خراج و نذر و دایان جاریست نذر و امام مالک گوشت نعی و احمد جاریست
 اتباعا للمنعصر من کما فی الیه یا و الضحایا چنانچه در کتب نفقه مذکور است پس معلوم شد که دفع عرض
 نذر و خیریه نیست پس اگر مقصود ثواب گوشت جانور نذر بنام مرده رسانیدن باشد
 و تبدیل از اختیار کنند به کمال مقصود یا رواند از چنانچه در کتب نفقه گفته است و خروج از موضع
 خلاف مندوب مطلقا است چگونه شد که صحیح لازم می آید و آنکه گفته است را بر وجهی که در حدیث
 لغت و غرض است که از احوال بعضی نیک نیامده و بر وجهی عبارت و از احوال نیک که در حدیث
 بنده نموده خواهند شد مخفی نمائند که احوال مابین را بعضی نیک نمی گیریم بلکه احوال در اصل لغت یعنی

رفع الصوت است نزد رومیه هلال و بعضی که اندر برداشتن مطلقاً است عرفاً بلاقه تشبیه چنانچه در
اهلال صبی و از این قبیل است اهل به لغیر الله چنانچه از امام اعظم کتب تفسیر خواهد آمد پس اهل
به لغیر الله کنایت است از مجموع باسم غیر الله زیرا که هرگاه حکم عادت شکرین بوقت ذبح جانور
بنام غیر خدا رفع صوت بر آن جانور برای غیر خدا بود گفته شد اهل به لغیر الله و او کرده شد ذبح با
غیر الله آنکه اهل هلال مستعمل در ذبح است و اهل معنی ذبح شد با لغیر الله معنی باسم غیر الله است تا که
قرب تخریفاً آگاهی شود کما قال بکله مجموع اهل به لغیر الله کنایت است از ذبح باسم غیر الله بطریق
ذکر لازم و اراده المذرم چنانچه در سایر کنایات مثلاً طاربه العنقا و کنایت است از غیبت
و هرگز از طاربه غائب از عنقا و زید مفهوم نمیشود بلکه مجموع طاربه العنقا کنایه دلالت بر غایب
میدارد و علی بن القیاس فی جمیع الکنایات یا میگوید که اهل هلال در آیه معنی بلند کردن آواز است
و مراد از آن بلند کردن آواز است در وقت ذبح پس هیچ محدود لازم فی آیه و تحقیق مقام است
که اهل هلال در اصل لغت عرب معنی بلند کردن آواز است کما زعم و نه اهل هلال هلال و اهل هلال صبی
و اهل هلال ج و اهل هلال ذبح از الله است کما زعم ایضاً اما اولی پس در کتب لغت اهل هلال و اهل هلال
را باه نویدین و آواز برداشتن را باک کردن گویند تفسیر کرده اند و اشتقاق و استنباط
اهلال معنی ماه نو است و خاصیه اشتقاق باب افعال و استفعال مقتضی آنست که اصل فعل اهل
در لغت ماه نو دیدن است چنانچه برابر علم تعریف پوشیده نخواهد بود و تفسیر این معنی

معانی و شیر بر انت و قول قاضی سیاحی و می ال اهل اصله رویت ال اهل چنانچه غریب ذکر کرده
 خواهد شد تصریح است بر آن و اما الثاني پس بدانکه اهل از اصل معنی خود که ماده نوید است نقل کرده
 شده است بسوی بلند کردن آواز باز نقل کرده شده از آن بسوی رفع صوت مطلقا چنانچه
 قاضی سیاحی و امام غنیمت ذکر کرده خواهد شد و از شروع معنی مطلق رفع صوت است
 اهل جمع و اهل صبی و اهل جمع چنانچه از امام زاری غنیمت نقل کرده خواهد بود و تاج المصادر بعد
 اهل ماده نویدین و آواز برداشتن گفته و منه قوله تعالی و اما اهل ب غیر اندای نویدی علیه غیر اسم
 و کلمه منه تعارف است در ذکر معنی صبی بعد از معنی اصله و ازین عبارت معلوم میشود
 ف در معنی اعم و تمثیل و ف در معنی و می و اصل معنی نویدی بلکه بلند کردن آواز از اصل معنی رفع الصوت
 عند الذبح است و اصل معنی مطلقا ماده نوید است و رفع الصوت اصل معنی رفع الصوت عند الذبح
 و عند الولادة و عند الحج است پس لفظ اهل در این معانی متعارف گشته فصار کالمشترک فیها
 چنانچه عبارت هاج شیر بر انت چیست قال استهل الصبی ای صاحب عند الولادة و اهل المقهر اذا
 رفع صوت فی التلبیه و اهل التسمیه علی الذبیحه قوله تعالی و اما اهل ب غیر اندای نویدی علیه غیر اسم
 و اصله رفع الصوت این قول صاحب هاج و اصله رفع الصوت تصریح است بر بطون معنی
 اصلیه مطابق فاهم و عبارت معالم التسمیه که غنیمت ذکر کرده خواهد شد چیست قال حتی قبل لكل ذابح
 فان لم یجهر بالتسمیه لم یشر به و این معانی از شروع معنی رفع الصوت نه افشاده و مصرح است

بیرون اسهال در عرف بعضی نوعی بخی و بعضی تلویحیه و اسهال صبی اینها است اسهال صبی انقباض و تفسیر بلبل علی
 ایجابات مبرقع الصوت خاصه بنیانید فافهم و لازم نمی آید از بودن اسهال معنی ذیج صحت است اسهال
 شد مانند صحت ذیج است و چنانچه در علم اصول مقرر شده لا یلزم من مترادف التظهن صحت اقامه کل مقام
 آخری قال صلی علیه و آله و افعال و عا علیه شریعاً می شود بخلاف صلی علیه با وجه و اگر صلی و دعا مترادف
 المعنی هستند همچنین اصل ذیج مترادف المعنی باشند و اصل به غیر الله مفید معنی باشد بدون تقدیر
 باسم ذیج غیر الله مفید معنی باشد بدون تقدیر آن و نقد در مقام آنست که اصل دلالت می بخشد
 باسم و در خلاف ذیج پس ذیج محتاج به فهم باسم می شود پس کو با که اصل مرادف ذیج باسم است
 نه ذیج فقط پس موضوع بیوت که حمل اصل بر ذیج محتاج به تقدیر باسم نیست تا که بسبب احتیاج بیوی
 تقدیر آن و عدم بودن اصل معنی ذیج در لغت عرب قریب تحریف کلام الهی شود و کما علم و باشد
 تحریف بسوی ائمه تفسیر قاطبه و در از انصاف است و می شود جاده اعتساف و العیاذ بالله
 من ذلک آنچه از تفسیر نیست بوری نقل نموده دلالت میکند بر اینکه قصد تقرب و ذیج بسوی
 غیر خدا محرم می باشد از آن جهت که ذیج بقصد تقرب بسوی غیر خدا مرتد می شود و ذیج مرتد محرم
 است و دلالت میکند بر اینکه مجر و آواز آوردن دشمنه دادن بر جانور که این جانور نام غیر خدا
 است قبل از ذیج آن جانور حرام می شود اگر چه ذیج مسلم باشد و در وقت ذیج نام خدا آنها ذیج
 کند آری اگر همین نام را که تقرب بسوی غیر خدا دارد داده بود ذیج نماید بر همین قصد اگر چه بوقت

و بیج نام خدا تنها ذکر کند چو که قصد او تقرب بغير خدا بود و بیج او بیج مرتد شد و او از آردن
دشمنه نمودن که این جانور برای غیر خدا است هیچ دخل در حرمت ندارد بلکه او از
دنده مرتد یک روز پس اگر در وقت و بیج نام خدا تنها ذکر کند آن جانور حلال میشود
از انچه ذبیحه مرتد است نه از این که بسبب شهید و اذن بنام غیر خدا حرام شده
مانند ک و خک کما فهم چنانچه طواف خانه کعبه از این سبب مقبول نبود که
فلا یقرأوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا نه از این که بسبب آواز کردن بنام
تبان در راه بوقت آمدن بخانه کعبه خانه کعبه العباد باشد بمنزل است کرده و قابل
تعظیم بطواف نماید بلکه خانه کعبه معظم و محرم است و طواف کنده از جهت نام
تبان گرفتن در راه مرتد است و طواف مرتد مقبول نیست بجهنم آن جانور
حلال است و با و از آردن مشرکان بنام غیر خدا مانند ک و خک نمیشود
ذبیحه بیج مشرکان حلال میشود از انکه ذبیح مسلم نیست نه از انکه ذبیح
مانند ک و خک شده است فافهم و تحقیق نمایند که شهر نزول اهل اسلام است
که جانور را بذر نام خدا که شر طویح است و بیج نموده کشت او بقرع میخورد
و ناله و غل و در و خوانده ثواب آن کشت و این ختمات برده میباشند
و این طریق رایج است میان مسلمانان و این همه امور سنه است

دلالت کنند بر توحید اهل مجلس نه این که این همه امور از هر
 طریق هستند برای رسانیدن جان جانور بار و اح مردگان یا
 چنانچه سبب این طریق متعین برای این که این ظن فاسد است بر
 ما موصییم بظن المؤمنین خیرا چنانچه پیشتر باین معنی اشارت
 فرموده آری اگر بقدر آن قطعه معلوم شود که این فاعل را تقرب بار و
 است نزد جمهور کافر است و بعضی مشایخ درین صورت هم که
 لا ینالشی الظن باسلم چنانچه از شرح و بیانه نقل خواهد
 ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فائده میدهد که خلاف این شده
 و پسند که ما ازین کار برگزینیم که قصد تقرب بعبود خدا بود و حجتی
 اوّل دلیل است برین که آن جانور بشهره داندن و اظهار که
 خدا حرام مانند سک و خاک نشده بود بلکه صرف قصد تقرب
 بود که صفت فاسد است نه صفت آن جانور و صفت الشی لا
 آخر پس حجت فاسد شد نه آن جانور که ختم نان انجیث من قا
 انجیث و هو الفاصد لیس الا و بنایان علی العیز صاحب قدا
 و سند اهل زمان و بکرات و مراتب بر سر و عطا و شان

بودم و تحقیقات عجیبه و غریبه از زبان فیض ترجمان ایشان شنیده ام و این کلام منقول از
 جناب ایشان محل تعجب و حیرت است شاید که بعضی شایع بگویند پس برای تریح باطل
 خود در تفسیر فتح الغریز درج کرده باشند می بینی که تفسیر ما اهل به غیر الله تفسیر خود تفسیر
 برای است همه الفاظ قرآن مجید محمول بر حرف معنی لغوی نیستند بلکه بسیار از آنها منقول
 هستند بقل شعر یا چنانچه صلوة و زکوة و نکاح و طلاق و غیر آن و بسیاری از قسم
 و کنایات و دیگر فروع کلام هستند و همه را محمول بر معنی لغوی ساختن تفسیر قرآن مجید است
 برای و در باب تفسیر و حدیث قاطبة تفسیر ما اهل به غیر الله ما ذبح علی اسم غیر الله و در
 در تفسیر جلالین آورده و ما اهل به غیر الله ما ذبح علی اسم غیر الله و در تفسیر مدارک آورده
 و ما اهل به غیر الله ای ذبح لاصنام مذکور علیه اسم غیر الله و اصل الالهلال رفع الصوت
 ای رفع به الصوت للصنم و ذلک بقول اهل الجاهلیة باسم اللات و الغری و غیره در تفسیر
 مدارک آورده و اوستقا اهل به غیر الله ای رفع الصوت علی ذبحه باسم غیر الله و در
 تفسیر بیضاوی آورده و ما اهل به غیر الله ای رفع به الصوت عند ذبحه للصنم و الالهلال
 ردیه البلال قیال اهل الالهلال و اسلمته لکن لا حرجت العادة ان یرفع الصوت بالتکبیر او
 رای نمی ذلک الالهلال ثم قبل رفع الصوت و انکبان لغیره و در تفسیر احمدی گفته ما اهل
 لغیر الله معناه ما ذبح لاسم غیر الله تعالی مثل اللات و الغری و اسماء الانبیاء و غیر ذلک

فان افرد باسم غیر الله اذکر مع اسم الله عطفاً الى ان قال ومن یضاعف ان التبعة السندورة للابن
 کما یوارسهم حلال طیب چنانچه نقل تمام این عبارت من بعد کرده خواهد شد ان شاء تعالی و
 در تفسیر جمالی آورده اوست که اهل ای صفت نیستند با اسم غیر الله ای بسبب ذبح که
 در تفسیر معالم التنزیل در تفسیر سوره بقره آورده و ما اهل به غیر الله ای مافرج الاضنام و الطوار
 و اهل الاهل رفع الصوت کانوا اذا فوجوا لآلاتهم یقولون اصواتهم بذكر ما فوجی ذلک من
 اسم حق قبل لکل ذابح وان لم یبحر بالتسمیة سهل و قال الرسیع عن النیس و غیره و ما اهل
 ما ذکر علیه اسم غیر الله و در تفسیر سوره مائده گفته و ما اهل به غیر الله ای ما ذکر علی ذبح اسم
 غیر الله تعالی و در تفسیر سوره اعراف گفته و ما اهل به غیر الله به و ما فوج علی اسم الله تعالی
 و در تفسیر در مشهور آورده اخرج ابن النذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما فوج و اخرج ابن
 ابی حاتم عن مجاهد و ما اهل به قال ما فوج به غیر الله و اخرج ابن ابی حاتم عن ابی العالیة و ما اهل
 به غیر الله یقول ما ذکر علیه اسم غیر الله تعالی و امام راغقبه الاهل رفع الصوت عند رؤیة اهل
 ثم استعمل لکل صریح و به تشبیه اهل الصبی قال تعالی و ما اهل به غیر الله ای ما ذکر علیه غیر اسم
 و هو امکان بیج لاجل الاضنام و امام فخر الدین رازی در سوره مائده تحت قوله تعالی ما اهل
 به غیر الله گفته الاهل رفع الصوت منه یقال فلان اهل ما فوج الذی و منه استعمل الصبی و هر
 حراة از اوله و کالوا یتولون عند الذبح باسم الله و الغزی فخرم الله ذلک در بیان

أوردوه ويكره ان يذكر مع اسم شيئا غيره وهو ان يقول عند النج اللهم تقبل من فلان وهذا قد سئل عن
 ذكره وصولا لا موطونا فذكره ولا يحرم النج بمراد ما قال ونظيره ان يقول اللهم محمد رسول الله لا شك
 لم توجد فيكم من النج واقاله الا انه يكره لرجو القرآن صرة فيصور بصرة واحرم والثانية ان يذكر وصولا على وجه العطف
 والشكر ان يقول اللهم فلا ين او يقول اللهم فلا ين او اللهم محمد رسول الله لا شك الدال فحرم النج لانه
 اهل بلونه ان الله ان يقول مفعول لا عنه صرة وسعى بان يقول قبل التسمية وقبل ان يصحح النج او بعد النج هذا
 لا بأس بما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قبل النج اللهم تقبل مني عن الله محمد عن شهادك الوصاية
 واني بالبلغ والشهادة والذكر اخلص المحر على ما قال ابن مسعود رضي الله عنه خبره التسمية انتهى وقد قيل في
 عبات هذا يخرج نموده وكفته ومن هنا علم ان البقرة المنذرة لاولياءكم هو الرحمن ما تاحل طيب
 لم يذكر اسم الله غيبة وقت النج وان كانوا ايندرونها لم انتهى ورحمة سيعة برين قولك حلال طريقت
 است هذا يجب فعله واهل بلونه انما يجب النذر فقد قرر ان النذر لغير الله حرام وقد روي لاولياء ما
 النذر عند توليهم انتهى وسيكون توفيق الله عز وجل في كل ما ذكر اسم الله ان كنتم يابا منه
 وما لكم ان لا تاكلوا اما ذكر اسم الله عليه وقد فضل لكم ما حرم عليكم آو ان دليل است
 مراد ان اهل بلونه لا يجوز ان ينام غير خدا است كد وقت في نام غير خدا ذكره شده به جركه امر بخوردن
 ما ذكر عليه اسم مطلق است مطلق ان كتاب الله جاري بطلاق خود باشد خبا بغير تقدير تقديره واما قوله
 في علم الاصول بغير بناء على ما ذكر اسم الله مطلقا حلال شده خا قبل از وقت في نام غير خدا شهاده داده شده

باشد و اینها را در تفصیل احرام علم این قول تحقیقات و احوال صورت المایه حرمت علیکم المیتة و اللهم
 و المحضین و ما اهل لغير الله به الملتحقه و الموقوفة و المردیة و النطیحة و ما اكل
 السبع الا ما ذكيتهم و ما ذبح علی النصب ان تقسمي اما لان لم يجز ان يذبح لنفسه ان يذبح
 ياراد این قول حق است قل لا اجد فيما ارجى الى محرم ما على طاعم اطعمه الا ان يكون ذی
 اذ ما مسفن كان المحضین فانه رجس و فسقا اهل لغير الله به حیاته المم فخر الدین را
 اختیار کرده و بر تقدیر ما اهل به لغير الله که حرام است غیر ما ذکر الله سبحانه که حلال بمقتضای این آیه تحریر
 ما ذکر علیه السلام که غیر احرام علیکم است حیث یمن است معنی و ما لکم ان لا تأکلوا مما فکرم الله
 علیه الا هذا و ما ارجى بر ذکر نام الله تعالی کرده شده باشد در وقت ذبح هر کرامت نه داخل در اصل
 لغير الله است بلکه داخل در کلام ما ذکر الله علیه که غیر احرام علیکم است و این استلال من موافق الوقت
 سابق آخر حرمت مینه و غیر آن از دم سفوف علم خمر و مخمر و موقوفة و مردیة و نطیحة و ما کن سبع از شیای
 که در آیه تحویم مذکور است حرمت است پس بالفرد حرمت نهیم که ما اهل به لغير الله است و مذکور است در این آیه
 در تفسیر چهارم بعد از علم المحضین حرمت لغيره باشد که در این نهیم اگر اذ حرمت لغيره باشد لازم آمد اجتماع
 حقیقه و مجاز و لفظ حرمت چرا که در اسناد حرمت لغيره حرام لغيره مثلا اذ قبل المیتة حرام مجاز و رسد
 که لفظ حرام است زیرا که مراد از وی حرمت است یعنی حرمت فعل که آن الحلی است ای التیة
 لغيره ای حرمت الفصل و هو الاكل و در اسناد حرمت لغيره حرام لغيره مثلا اذ قبل المیتة حرام تقدیر

بودن می حرام می شود که آن اهل لایق و مشهوره و این نام غیر خداست بجا در سند نیست ای اهل اهل بنویسند و
در حرام و حرام می شود که آن لفظ حرام است حقیقه است بجا در سند نیست بجا در سند نیست بجا در سند نیست بجا در سند نیست
پس بنا بر این که حرام می شود که آن لفظ حرام است حقیقه است بجا در سند نیست بجا در سند نیست بجا در سند نیست بجا در سند نیست
الحججه این است که این لفظ حرام است حقیقه است بجا در سند نیست بجا در سند نیست بجا در سند نیست بجا در سند نیست
منشأ این عبارت تفسیر غیر شرعیه و ما اهل به غیرند است که در کلام گفته که اگر قصد تعویذ غیر خدا
از دل در کرده و از دیگران که ما این کار کنیم از وقت ذکر نام خدا در وقت هیچ فایده پیدا نمی کند و این
غیرند و حرام نیست و آن صورت می بندد و ما این که ما را و می بنویسد نام غیر خدا بنویسد و ما این نام غیر خدا
حالت است و ما این که حرام نیست و ما این که حرام نیست و ما این که حرام نیست و ما این که حرام نیست و ما این که حرام نیست
سأخ آخر است و در قول ما الا ما ذکرتم منصرف است بر روی بسیار که ما اول سبع و طبعه متروک و در قول ما و حقیقه یا
فخصت اهل سبع الا ما ذکرتم منصرف است بر روی بسیار که ما اول سبع و طبعه متروک و در قول ما و حقیقه یا
محرم یعنی محرم عیدم ما ذکرتم منصرف است بر روی بسیار که ما اول سبع و طبعه متروک و در قول ما و حقیقه یا
بر روی ما تقدم از حقیقه که ما اهل بنویسد است بجا در سند نیست بجا در سند نیست بجا در سند نیست بجا در سند نیست
تقدم الا یعنی حرام نیست و ما ذکرتم منصرف است بر روی بسیار که ما اول سبع و طبعه متروک و در قول ما و حقیقه یا
یختصا اهل فی حال من الاحوال دلیل علیه که ما را و فی القرآن بدرین است و ما ذکرتم منصرف است بر روی بسیار که ما اول سبع و طبعه متروک و در قول ما و حقیقه یا
التي كانت و ما ذکرتم منصرف است بر روی بسیار که ما اول سبع و طبعه متروک و در قول ما و حقیقه یا

اینا تا بهی در بقدر غیر شکر داده ایم خدا استوار و پیمانه که بعد از شکر دادن نیکو بنام خدا کند چنانچه در غیر از
 خود آن قابل است این خلاف است و خلاف لغوی است که در بی جمال است چنانچه از غیر شکر شکره فیه نهان است که در
 مقام توفیق الشک السلام و باید است که تقرب بین در هیچ جا نراند که تقرب بنا بر شکر و در نشسته چنانچه در
 و شک و خوف میست چنانچه در تقرب چاه و دیا که در طبعانی آید و مانند آن اگر چه بزرگ نام خدا و هیچ کرده شود حرام است
 یا داخل ما پس به غیر الله است یعنی در لوح بنام غیر خدا که مراد از ما پس به غیر الله در لوح برای تقرب خدا است خواه
 بزرگتر شکر خدا باشد در وقت شکر و خواه بقصد و نیت یا داخل ما و علی النقص است و نصب حکما را گویند که شکرین
 با آنها تقرب در هیچ نیست و در غیر شکر بر وی تحت تالی را ما پس به غیر الله آورده قال العلماء لو ان
 هیچ و نیت و قصد به تقرب الی غیر الله صادر شد و در نتیجه فیه مرتبه انتهی و در درخت شکر تنویر الابصار آورده
 هیچ و اقدام الامر نحوه کو احد من العظمی یحرم لانه ما پس به غیر الله و لو ذکر اسم الله تعالی و لو هیچ للضعیف لا یحرم لانه شکر
 تحصیل اکرام الضیف اکرام الله تعالی و الفارق انه ان قدر ما یلی کل کان الذی تند و المنفعة للضعیف اولیة
 اولیة و انما یقربها لکل من یفعلها غیره کان لتعظیم غیره یحرم و من یکفر تو لان بزرایه و شکر و بهمانه فی
 صیدیه انه یکفر و لا یکفر لانه لانی الظن بالمسلم انه یتقرب الی الاوی بهذ النحر نحوه فی شکر و بهمانه
 عن الذخیره و نظمته فقال بفاعله جهلهم قال کافر و فضل سمیع پس کفر انتهی و در حوی شکر
 آورده و در حقیق الزبانی من الفاظ الشکر ان الذی للقاوم من حج او غیره امیر و غیره یجمل الذی یومر به و حلقه
 فی کفر الذی فاشح السکوری و عبد الله الذی یحید و النسب و احکام علی که یومر و الفضل و سمیع الزاد

على انه لا يخرج انتهى در فتاوى عالم كبرى آرد و الذبح عند رأى الضيف تخطيها لا يحل اكلها باكد انفسه
قدوم الامر وغيره تخطيها لا اذا ذبح عند غيبه الضيف داخل الضيفه فانه لا باس به كذا فى الجوزة الشريفة
وذكر الشيخ ابراهيم المروى من اصحابنا انه ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا اليه نه افنى اهل كذا
تجريد لانه ما من به غير الله تعالى قال الراغب في هذا المعنى يجوز به استبشار القعد و منه كذا فى الحقيقة لولا انه المرد
و مثل ذلك لا يخرجى فيه التحريم والله اعلم بكذا انفس الثقات و در فتاوى آرد و اعلم ان الله الذى يقيم
الامرات من اكثر العوام و ما يوحى من الله راسم الشيع و الزيت و نحو الى ضرائح الاول و الكرام تقربا اليهم
فهم لا اجماع باطل و حرام بالم تقصير اصرها الفقهاء الا انهم قد اتفقوا على انفس تلك سيما فى هذه الاعمال و قد
بسط العلامة قاسم بن شريح در البحار و اخذ قال الامام محمد لو كان العوام عبيدا لا تقصيرهم و تخطيها
و ذلك لانهم لا يتبدلون فكلهم يفترون و و تبارى خيره و محبين و بكر الراى قال الشيخ قاسم شريح
و اما الله الذى يبدله اكثر العوام عما هم مشفاه كان يكون لان غايه غيبه او غيبه ضرورة
فيا ترى قهر بعض الصلحا صحيح سره على و سب قول ما يبدى فلان ان روى غيبه او غيبه رضى او قضيت عاقبة ملك
من الله كذا من الغفلة كذا من المال ان الشيع كذا من الرية كذا انفس الله باطل و اجماع و حجة منها انه
قد خلق الله الخلق لا يجوز لانه عبادة و العباد لا تكون للخلق و منها ان الله لم يمت و لم يمت لا يملكها
انه ان ظن ان الميت يتغير فى الامور و ان الله و عقاوه ذلك كفر اللهم الا ان يقال ان الله الذى يبدله
ان شئيت يرضى او ردت غايى و قضيت حاجتى ان اعظم الفقهاء الذين باب السيرة نفيسة

الذي ياب التفتي الامام الى اليث استمر في حصر المساجد اذ يراي في قوله ما اورهم لم يقيم شعائرا
 الى غير ذلك ما يكون فيه دفع الفقراء والفقراء في وجوه ذكر الشيخ انما هو لتبيين محل الصرف النذر المستحقه
 بانه او سجد او جامع في حوزة الاعتبار ان مصرف النذر الفقراء وقد وجد مصرف ولا يجوز ان يعرف ذلك
 في غير محتاج وان لم يعرف منتصب لانه لا يخل له الاخذ باليمن محبا فقيرا ولا لذي النسب لاجل نسبة لم يكن
 ولا لذي علم لاجل علمه لم يكن فقيرا لم يثبت الشريعة في الصرف لا لغيره ولا لاجل على حرمة النذر لخلق
 ولا يفتقد ولا يتغل في الذمة به وان حرام بل سحر ولا يجوز لخدم الشيخ اخذ به الاكله ولا التفرقة في وجه
 الا ان يكون فقيرا او ليعال فقرا عاجزون عن اكتسابهم مضطرون فياخذونه على سبيل الصدقة
 المستدرة فاخذوا ايضا مكرهه لم يقصد به النذر القرب الى الله تعالى في صرفه الى الفقراء ويطبق النظر عن
 نذر الشيخ فاذا اعلنت في انما يخدم من الدرهم والشمع والزيت وغيره ما ينقل الى خارج الا ولبا تقرب اليهم
 فحرام باجماع المسلمين لم يقصدوا صرفها للفقراء الاحياء ولا واهل الهوى وما يدونست كبر وحرمت
 كرفق نذر وبنام غير هذا ان كرتب مكره معلوم منه نذر بنام غير هذا باطل است ليس كرفق
 كسبي فقرا اين مندور ابراهيم اين نذر صحيح است فحرام است چه كه باين كرفق تقرير صحيح
 اين نذر است كه باطل باجماع است فانه طعام مندور مشا حرام ومانند بازو غايله كرفت
 ان كرفق فقرا اين طعام را كبر و كبريه كه اين نذر باطل است وطريق صدقه بشده اوه ميگرم تكميه
 بران كرفق اگر اين نذر فقير را بدليس حلال طيب است چنانچه عبارت علامه تاسم كبر ربي

نقل شده چنانچه یس للخدم افذه علی انه نذر صحیح الی آخره شیخین است و از این معلوم
 میشود که گرفتن خادم نذور را بر این که نذر صحیح است اگر چه حرام و سحت است لکن بر نفس
 میشود اگر چه سبب این ملک خبیث بود لکن از جهت ملکیت آن خادم در نذور مقبوض تصرف
 کردن خادم در آن از دو نوع خالی نیست یکی آنکه کسی بطریق تبرک و هدیه این شخص را
 نیز گرفتن آن حرام است چرا که این گرفتن نیز منتهی بر تصحیح نذر باطل شود پس گویند که این کفر
 نذر قابض نذور بنام شیخ میشود و هر حرام علی ما عرفت دویم آنکه چیزی نذور را ملک و فهمیده
 کسی بطریق هدیه و تحفه و میر و بیع یا ضیافت و غیر آن از انواع تملکات شرعی برده گرفته
 را احلال طیب است و قوله صلوات الله علیه سلم لک صدقه و لنا هدیه رمز برین معنی است از
 اینجا است که فقها گفته اند العین تبدیل تبدیل المملک خیار و در علم اصول قویصر است

تمت غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۹	نذر	نه	۹	۴	یقربنا	لیقربنا
۳	۳	نبیه	بنیه	۹	۱۳	کم	کم
۴	۲	سلطان	سلطان	۱۰	۱۳	بطلان	بطلان
۵	۱۵	جسم	برسدن	۱۰	۱۰	نراهد	نراهد
۶	۱۵	اضافت	یا ضافت	۱۳	۵	بخرانیدن	بخرانیدن
۶	۱۵	مرکوب	مرکوب	۱۳	۶	لفظ	لفظ
۷	۱	لونه	لونه	۱۳	۶	صحیح	صحیح

صفحه	سطر	نقطه	مصحف	صفحه	سطر	نقطه	مصحف
۱۳۱	۱	۱۳۱	مصحف	۱۳۱	۱	۱۳۱	مصحف
۱۳۲	۱	۱۳۲	مصحف	۱۳۲	۱	۱۳۲	مصحف
۱۳۳	۱	۱۳۳	مصحف	۱۳۳	۱	۱۳۳	مصحف
۱۳۴	۱	۱۳۴	مصحف	۱۳۴	۱	۱۳۴	مصحف
۱۳۵	۱	۱۳۵	مصحف	۱۳۵	۱	۱۳۵	مصحف
۱۳۶	۱	۱۳۶	مصحف	۱۳۶	۱	۱۳۶	مصحف
۱۳۷	۱	۱۳۷	مصحف	۱۳۷	۱	۱۳۷	مصحف
۱۳۸	۱	۱۳۸	مصحف	۱۳۸	۱	۱۳۸	مصحف
۱۳۹	۱	۱۳۹	مصحف	۱۳۹	۱	۱۳۹	مصحف
۱۴۰	۱	۱۴۰	مصحف	۱۴۰	۱	۱۴۰	مصحف
۱۴۱	۱	۱۴۱	مصحف	۱۴۱	۱	۱۴۱	مصحف
۱۴۲	۱	۱۴۲	مصحف	۱۴۲	۱	۱۴۲	مصحف
۱۴۳	۱	۱۴۳	مصحف	۱۴۳	۱	۱۴۳	مصحف
۱۴۴	۱	۱۴۴	مصحف	۱۴۴	۱	۱۴۴	مصحف
۱۴۵	۱	۱۴۵	مصحف	۱۴۵	۱	۱۴۵	مصحف
۱۴۶	۱	۱۴۶	مصحف	۱۴۶	۱	۱۴۶	مصحف
۱۴۷	۱	۱۴۷	مصحف	۱۴۷	۱	۱۴۷	مصحف
۱۴۸	۱	۱۴۸	مصحف	۱۴۸	۱	۱۴۸	مصحف
۱۴۹	۱	۱۴۹	مصحف	۱۴۹	۱	۱۴۹	مصحف
۱۵۰	۱	۱۵۰	مصحف	۱۵۰	۱	۱۵۰	مصحف
۱۵۱	۱	۱۵۱	مصحف	۱۵۱	۱	۱۵۱	مصحف
۱۵۲	۱	۱۵۲	مصحف	۱۵۲	۱	۱۵۲	مصحف
۱۵۳	۱	۱۵۳	مصحف	۱۵۳	۱	۱۵۳	مصحف
۱۵۴	۱	۱۵۴	مصحف	۱۵۴	۱	۱۵۴	مصحف
۱۵۵	۱	۱۵۵	مصحف	۱۵۵	۱	۱۵۵	مصحف
۱۵۶	۱	۱۵۶	مصحف	۱۵۶	۱	۱۵۶	مصحف
۱۵۷	۱	۱۵۷	مصحف	۱۵۷	۱	۱۵۷	مصحف
۱۵۸	۱	۱۵۸	مصحف	۱۵۸	۱	۱۵۸	مصحف
۱۵۹	۱	۱۵۹	مصحف	۱۵۹	۱	۱۵۹	مصحف
۱۶۰	۱	۱۶۰	مصحف	۱۶۰	۱	۱۶۰	مصحف
۱۶۱	۱	۱۶۱	مصحف	۱۶۱	۱	۱۶۱	مصحف
۱۶۲	۱	۱۶۲	مصحف	۱۶۲	۱	۱۶۲	مصحف
۱۶۳	۱	۱۶۳	مصحف	۱۶۳	۱	۱۶۳	مصحف
۱۶۴	۱	۱۶۴	مصحف	۱۶۴	۱	۱۶۴	مصحف
۱۶۵	۱	۱۶۵	مصحف	۱۶۵	۱	۱۶۵	مصحف
۱۶۶	۱	۱۶۶	مصحف	۱۶۶	۱	۱۶۶	مصحف
۱۶۷	۱	۱۶۷	مصحف	۱۶۷	۱	۱۶۷	مصحف
۱۶۸	۱	۱۶۸	مصحف	۱۶۸	۱	۱۶۸	مصحف
۱۶۹	۱	۱۶۹	مصحف	۱۶۹	۱	۱۶۹	مصحف
۱۷۰	۱	۱۷۰	مصحف	۱۷۰	۱	۱۷۰	مصحف
۱۷۱	۱	۱۷۱	مصحف	۱۷۱	۱	۱۷۱	مصحف
۱۷۲	۱	۱۷۲	مصحف	۱۷۲	۱	۱۷۲	مصحف
۱۷۳	۱	۱۷۳	مصحف	۱۷۳	۱	۱۷۳	مصحف
۱۷۴	۱	۱۷۴	مصحف	۱۷۴	۱	۱۷۴	مصحف
۱۷۵	۱	۱۷۵	مصحف	۱۷۵	۱	۱۷۵	مصحف

خ ۳۹۷

DUE DATE

۲۹۷۳۲۲

خ ۲۶۷

۲۹۷۳۲۲

۹۵۱۰

تاریخ و شماره

Date	No.	Date	No.

۹۵۱۰

